



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مسئله هشتم از مسایل هفده گانه احکام مهر که مرحوم محقق ذکر کردند این است، فرمود: «إذا شرط أن لا يخرجها من بلدها قيل يلزم و هو المروى و لو شرط لها مهراً إن أخرجها إلى بلاده و أقل منه إن لم تخرج معه فأخرجها إلى بلد الشرك لم يجب إجابته و لزوم الزائد و إن أخرجها إلى بلد الإسلام كان الشرط لازماً و فيه تردد»^۱

قبل از اینکه این مسئله هشتم خوب تبیین بشود دو تا مقدمه لازم است: یکی مربوط به بحث های گذشته است، یکی هم مربوط به مسئله هشتم. بحث گذشته این بود که هیچ مستحبی با نذر، عهد، یمین، شرط واجب نمی شود و هیچ مکروهی با نذر، عهد، یمین، شرط حرام نمی شود؛ هرگز نذر نماز شب، نماز شب را واجب نمی کند؛ هرگز نذر نافله، نافله ای را واجب نمی کند؛ هرگز یمین به ترک مکروه آن مکروه را حرام نمی کند. سرش آن است این احکام اولیه ای که شرح فرمود بر عناوین خودش ثابت است، مسئله نذر و عهد و شرط و امثال آن که آمد اینها موضوعات اند برای احکام خاص خودشان؛ اگر کسی نذر کرد که نماز شب بخواند وفای به نذر واجب است نه نماز شب منتها اگر بخواهد به نذرش وفا کند آن مقدمه ای است که «ما لا يتم الواجب إلا به» می شود واجب مقدمی یعنی واجب مقدمی! اگر شرط، نذر، عهد و مانند آن به یک مستحب تعلق گرفت آن مستحب واجب نمی شود، وفای به نذر واجب است، اولاً؛ این وفا «لا یکن تحققه إلا» به ادای آن مستحب، ثانیاً؛ آن مستحب وجوب مقدمی پیدا

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۷۳ و ۲۷۴.

می‌کند نه وجوب شرعی، ثالثاً؛ وجوب مقدمی مستحضرید که حکم عقل است حکم شرع نیست. الآن کسی که بخواهد نماز بخواند شرط نماز چون وضو است وضو بر او واجب است به مقدمه وجوب عقلی نه وجوب شرعی؛ لذا اگر کسی نماز نخواند دو تا عقاب ندارد یکی عقاب ترک صلات، یکی عقاب ترک وضو، وضو که مستحب است چون مقدمه نماز است «لَا صَلَاةَ إِلَّا بِطَهُور»^۱ وجوب عقلی دارد نه وجوب شرعی یعنی عقل می‌گوید «ما لا یتیم الواجب إلا به» واجب است باید بیاوری اما مطلوبیت آن مقدمه است برای صلات لذا اگر کسی صلات را ترک کرد - معاذالله - دو عقاب ندارد یکی برای نماز و یکی برای ترک طهارت، یک عقاب دارد و آن برای ترک صلات است. غرض این است که عنوان شرط، نذر، عهد، یمین و امثال آن اینها هر کدام برابر خواص خودشان که منعقد شدند وفای به اینها واجب است، وجوب شرعی دارد و اگر کسی انجام نداد معاقب می‌شود. بنابراین اگر چنانچه کسی نذر کرد، عهد کرد، یمین کرد، شرط کرد، وفای به اینها واجب است نه اینکه آن متعلق بشود واجب منتها آن متعلق چون «ما لا یتیم الواجب إلا به» می‌شود واجب، وجوب مقدمی دارد نه وجوب شرعی و اصلی لذا دو تا عقاب نیست. بنابراین نماز شب اگر نذر بشود، نماز شب واجب نمی‌شود، وفای به نذر واجب است و این وفا محقق نمی‌شود مگر اینکه آن فعل انجام بشود، شرط هم همین‌طور است منتها فعلاً محل ابتلا شرط است، اگر شرط کرد مهریه فلان قدر باشد حکمش این است، شرط کرد که از بلد خارج بشود حکمش این است، خروج بلد و امثال بلد ذاتاً واجب نمی‌شود، وفای به شرط واجب می‌شود. این مطلب اول و مقدمه اول بود.

مطلب دوم که مربوط به بحث مسئله هشتم است این است که «فقه» ما آن‌طوری که خود شارع مقدس تنظیم کرده است نظیر مسایل ریاضی است، آنچه هم که به ما دستور داد نظیر مسایل ریاضی است، آنچه که جلوی ما را

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۳.

گرفت برای اینکه بی‌نظمی راه ندهد. این «نَهَى رَسُولُ اللَّهِ (ص): ... عَنْ بَيْعِ الْغَرَرِ»^۱ برای اینکه انسان وقتی خرید و فروش می‌کند معامله می‌کند، یک چیز شفاف ریاضی باشد. این دو تا کار دارد: یکی اینکه فعلاً این شخص می‌داند روی چه چیزی خرید و فروش کرد، طمأنینه دارد و سخن از غبن و امثال غبن نیست، دوم آن است که دین دستگاه «قضا» دارد، این دستگاه «قضا» برای اینکه قاضیان محترم شفاف و روشن پرونده را تنظیم کنند طرفین شکایت باید پرونده‌ای بدهند، این یکی گفت صد درهم و آن یکی گفت پنجاه درهم، خود قاضی را سرگردان می‌کنند. «فقه» وقتی «فقه» است که بتواند احکام شسته و رفته و شفافی تحویل دستگاه «قضا» بدهد. قاضی که نمی‌نشیند آنجا که کار فقهی بکند؛ قاضی عصاره «فقه» را در مسئله «قضا» پیاده می‌کند. اگر «فقه» یک چیز سرگردانی باشد بین صد درهم و هشتاد درهم، می‌گوییم اینجا غرر مغتفر است، نه خیر! غرر در احکام شرع مغتفر نیست، تازه اول دعوا است اگر لجبازی شروع شد، آن یکی می‌گوید صد درهم بود، این یکی می‌گوید پنجاه درهم بود؛ آن وقت مشکل «قضا» حل نمی‌شود. سرش آن است که چه بخش «فقه» چه بخش «قضا» هر دو تابع جهان‌داری و جهان‌آرایی خود ذات اقدس الهی است. این تعبیر دقیق که عالم مثل حلقات ریاضی خلق شده است،^۲ این قدر منظم است! این نکته را چون حکیم است از آیات استنباط می‌کند. آیات دارد که ما هر چه خلق کردیم به اندازه خلق کردیم، این مضمون چند آیه است ﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾^۳ ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ﴾^۴ ﴿فَقَدَرْنَا﴾^۵ «قَدَر» یعنی اندازه. در بعضی از نصوص ما هم کلمه «مهندس» بر ذات اقدس الهی اطلاق شده است.^۱

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۴۴۸.

۲. تفسیر القرآن الکریم (صدرا)، ج ۱، ص ۲۱۶؛ «فتقول: لا شبهة إن الله قد أوجد الموجودات المتأصلة علي ترتيب و نظام، الأول و الثاني و الثالث علي ترتيب مراتب العدد».

۳. سوره قمر، آیه ۴۹.

۴. سوره رعد، آیه ۸.

۵. سوره مرسلات، آیه ۲۳.

مستحضرید که این «مهندس»، «کما تقدّم مراراً» عربی نیست؛ نظیر «دحرج یدحرج مدحرج» «هندس یهندس مهندس» این معرّب است، اصل آن فارسی است. این «هندسه» معرّب «اندزه» است، «اندزه» مخفف اندازه است، اندازه هم یک واژه فارسی است بعد رفته به عربی شده «هندسه» بعد فعل ماضی و مضارع و اسم فاعل درست کردند شبیه رباعی مجرد وگرنه این فارسی است. بعضی از روایات هم وجود مبارک ذات اقدس الهی به «مهندس» تعبیر شده است. خدا کارش مهندسی است همه چیز قدر و اندازه دارد، اگر جهان روی نظم ریاضی خلق شده است به همین جهت است و مثل همین است. سرّ اینکه ذات اقدس الهی فرمود اگر کسی بی‌راهه برود آبروی او می‌رود همین است؛ الآن اگر کسی عدد پنج را از بین چهار و شش بردارد او به هر حال رسوا می‌شود، کجا می‌خواهد بگذارد؟! اینکه می‌بینید اختلاسی و نجومی بعد از ده سال، بیست سال، سی سال به هر حال رسوا می‌شوند، برای همین ریاضی بودن عالم خلقت است. اگر کسی این عدد پنج را بین چهار و شش بردارد در جیب بگذارد او همیشه رسوا است، کجا می‌خواهد این را بگذارد؟! هر جا بگذارد می‌بیند جای آن نیست، هیچ اثری ندارد مگر ریختن آبرو، کجا می‌خواهد بگذارد؟! ما باور نکردیم که هر چیزی اندازه دارد و سر جای خودش است، دست به آن زن! صریحاً گفت: ﴿كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ﴾ هر جا بخواهد بگذارد رسوا می‌شود. اینکه بعد از ده سال، بعد از بیست سال، بعد از گذشت این دولت، بعد از گذشت آن دولت صدایش در می‌آید، همین است وگرنه پول، پول است. اینکه فرمود هر چیزی روی مقدار است این هست. اگر کسی یک کار خلاقی کرد، یک پولی را از جایی گرفت، این کار یعنی کار! این امر عدمی که نیست؛ دو: این شیء موجود می‌افتد در خط تولید مگر می‌شود یک چیزی در عالم موجود باشد و بیکار باشد؟! شدنی نیست، چرا دروغگو رسوا می‌شود؟ برای اینکه حرفی که زد،

۱. الکافی (ط - الاسلامیه)، ج ۱، ص ۱۵۸؛ «فَتَعْلَمُ مَا الْقَدَرُ قُلْتُ لَا قَالَ هِيَ الْهَنْدَسَةُ».

کاری که کرد، چیزی را که گرفت، چیزی را که بُرد، این یک کار است، اگر کاری از کارگر صادر شد می‌افتد در خط تولید، در خط تولید آن کسی که آشنا است می‌بیند او بیگانه است فوراً می‌چ او را می‌گیرد، ممکن نیست یعنی ممکن نیست که کسی خلاف بکند و رسوا نشود حالا یا زود یا دیر یا اینجا یا آنجا یا قبل از موت یا بعد از موت، این می‌افتد در خط تولید مثل یک آدمی که دارد جاده خاکی می‌رود به هر حال تصادف می‌کند. اگر این عدد پنج را بین چهار و شش کسی برداشت افتاد در جاده خاکی، جاده خاکی راه نیست به هر حال می‌افتد. این کار خدا در نظام هستی است. وقتی می‌خواهد به صورت «فقه» بیان کند آن جریان کُرسف^۱ و پنبه و دماء ثلاثه ریاضی است، چقدر منظم است! اگر مسئله نصاب زکات است این طور است یک دهم یا یک بیستم اگر نصاب‌های دیگر است یک دهم یا یک بیستم کار ریاضی است.

پس در دستگاه تکوین غیر از ریاضیات چیزی دیگر نیست، در دستگاه تشریع غیر از ریاضیات کار دیگری نیست، مانده دو تا ارگان: یکی «فقه» و یکی «قضا»، قاضی بیچاره چکار بکند؟! حالا اگر مجتهد است خودش در بحث «قضا» باید ریاضی‌گونه فکر بکند، اگر مقلد است منتظر رساله مرجع خودش است که ریاضی‌گونه نوشته بشود؛ آن وقت این فقیه بگوید اینجا غرر مغتفر است تازه اول دعوا است، کجایش مغتفر است؟! مغتفر است شما از جیب خودت بده. فتوا را باید مثل مسایل ریاضی بگویید، اینجا بگویید باطل است آنجا بگویید صحیح است. صد درهم پنجاه درهم این غرر مغتفر است در دستگاه «قضا» اول دعوا است. شما باید یک «فقه» شسته‌ای تحویل دستگاه «قضا» بدهید که آن قاضی دیگر گرفتار ادعای پنجاه ادعای صد و مانند آن نشود، این غرر مغتفر است یعنی چه؟! اگر کسی بخواهد کار خیر انجام بدهد از جیب خودش کار خیر انجام بدهد عیب ندارد ثواب هم دارد؛

۱. کرسف؛ لغت‌نامه دهخدا، کرسوف (منتهی الارب)، پنبه، ليقه، دوات، لته حیض.

اما حرف که می‌زند باید حرف ریاضی باشد. پس کار خدا چه در نظام تکوین فرمود **﴿كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ﴾**، در نظام تشریع از کُرسف که نگذشت، از یک بیستم یک دهم که نگذشت نصابش این است، یک پنجم در مسئله خمس ریاضی است، «فی ما سقط السماء العشر» است و اگر با دلو آب دادید «عشرین» یک بیستم است، همه‌اش ریاضی است. مسئله کُرسف و پنبه است چقدر از پنبه بگذرد یا چقدر از پنبه نگذرد اینها ریاضی است، دقیق است. مسئله «کُر» یا براساس هندسه است یا براساس وزن، هر دو ریاضی است؛ کُر این‌طور است، مساحت این‌طور است، هشت فرسخ این‌طور است. یک «فقه» شسته و رفته‌ای برابر نظام هستی به ما داد، یک فقیه موظف است اگر متوجه نیست بگوید به دیگری مراجعه کنید و اگر آنجا متوجه است مرزبندی کند بگوید اینجا واجب است آنجا مستحب، بگوییم این غرر مغتفر است کجایش مغتفر است؟! اول دعوا است. غرر در باب «نکاح» مغتفر است ممکن است نکاح را باطل نکند ولی وقتی پرونده به دستگاه «قضا» رفت برای اجرای مهریه شما چکار می‌کنید؟ می‌گویید اینجا غرر مغتفر است یا اول دعوا است و زندان؟ اثر این خون شهید این است که این حرف‌ها را از این گوشه‌های این کتاب آورده به حوزه که کسی حرف می‌زند ریاضی‌گونه باید حرف بزند: **﴿كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ﴾**. این بیان نورانی که فرمود: **«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَعَائِلَ الْأُمُورِ وَيَكْرَهُ سَفْسَافَهَا»**^۱ هم همین است. یک آدم بلند ریاضی‌گونه فکر می‌کند، درهم فکر نمی‌کند، مماشات نمی‌کند، مماشات بخواهد بکند در کار خودش و جیب خودش هر چه بخواهد ببخشد، ببخشد؛ اما در مسئله فقهی هیچ چاره‌ای نیست مگر اینکه ریاضی‌گونه فکر بکند **«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَعَائِلَ الْأُمُورِ»**. ما که کار فقهی می‌کنیم باید یک «فقه» ریاضی تحویل دستگاه «قضا» بدهیم؛ آنجا غرر مغتفر است آنجا چیزی نیست، این در «فقه» راه ندارد باید مرز وجوب و استحباب مشخص بشود. این مقدمه دوم بود.

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۷۳.

فرمایش مرحوم محقق در شرایع اول مورد نقد افرادی مثل شهید در مسالک قرار گرفت، بعد از او حمایت کردند و گفتند که این نقدها قابل پاسخ دادن است و دارند پاسخ می‌دهند.^۱ منشأ این اختلاف فتوا، اختلاف نصوص و روایات مسئله است. روایات مسئله گاهی برابر همان قوانین کلی که «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ»^۲ تنظیم می‌کنند، بله درست است؛ اما این روایت باب چهل^۳ یک تفاوتی با آن قواعد عامه دارد. در این روایت خیلی شفاف و روشن نیست که چگونه این شرط را شارع مقدس امضا می‌کند با اینکه شوهر «مرددا» سخن گفته است نه «مخیراً»؛ گفت اگر آمدی با من مهریه صدر درهم است، اگر نیامدی پنجاه درهم، به هر حال چه شد؟! یک وقت است که مخیر می‌کند می‌گوید یا این را انتخاب بکن یا آن را انتخاب بکن و او هم «أحدهما» را انتخاب می‌کند، یک وقت است مردد سخن می‌گوید آن وقت ما بگوییم غرر در «بیع» مغتفر نیست، در «نکاح» چون مهر نه جزء است نه شرط مغتفر است؟! آن روز حکومت نبود تا ببینید به اینکه اجرای مهریه و زندان یعنی چه، شما باید طرزی حکومت را طرح کنید که اگر وجود مبارک حضرت آمد و زندان درست کرد و جاهای دیگر را درست کرد این قابل اجرا باشد؛ مثل صدر اسلام در زمان وجود مبارک حضرت امیر مگر نبود؟! مگر حضرت این زندانی‌ها را روزهای جمعه تحت نظارت زندان‌بان نمی‌آورد در نماز جمعه؟! مگر زندان نداشت؟! مگر زندان‌بان نداشت؟! مگر اینها را نماز جمعه نمی‌آورد؟! به هر حال یا مثل زمان حضرت امیر باید فکر بکنید یا اگر - إن شاء الله - زمان حضرت را درک کردیم مثل او فکر بکنید حالا حضرت را درک کرد شما فقیه دارید فتوا می‌دهید. به هر حال باید مشخص بشود که اینجا

۱. مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، ج ۸، ص ۲۴۹.

۲. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۷، ص ۳۷۱.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۹۹؛ «سُئِلَ وَأَنَا حَاضِرٌ عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً عَلَى مَائَةِ دِينَارٍ عَلَى أَنْ تَخْرُجَ مَعَهُ إِلَى بِلَادِهِ فَإِنْ لَمْ تَخْرُجْ مَعَهُ فَإِنَّ مَهْرَهَا خَمْسُونَ دِينَاراً إِنْ أَبَتْ أَنْ تَخْرُجَ مَعَهُ إِلَى بِلَادِهِ قَالَ فَقَالَ إِنْ أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ بِهَا إِلَى بِلَادِ الشَّرْكِ فَلَا شَرْطَ لَهُ عَلَيْهَا فِي ذَلِكَ وَلَهَا مِائَةُ دِينَارٍ أَلَّتِي أَصْدَقَهَا إِيَّاهَا وَإِنْ أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ بِهَا إِلَى بِلَادِ الْمُسْلِمِينَ وَدَارِ الْإِسْلَامِ فَلَهُ مَا اشْتَرَطَ عَلَيْهَا وَالْمُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ وَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَخْرُجَ بِهَا إِلَى بِلَادِهِ حَتَّى يُوَدَّى إِلَيْهَا صَدَاقُهَا أَوْ تَرْضَى مِنْهُ مِنْ ذَلِكَ بِمَا رَضِيَتْ وَهُوَ جَائِزٌ لَهُ».

مهر صد درهم است یا پنجاه درهم است، بگوییم غرر مغتفر است این درست نیست. البته در بعضی از جاها عرف همین‌طور است مسامحه هم نمی‌کند دعوا هم راه نمی‌اندازد؛ الآن شما می‌بینید وزن را برای همین گذاشتند که غرر نشود و کم و زیاد نشود و خسارت نشود، این اصل وضع است؛ اما وقتی شما بخواهید سیب‌زمینی و پیاز بخرید، اگر چند گرم خاک کنارش بود طرفین نمی‌گویند این غرری است هر دو قبول دارند؛ اما اگر خواستید یک گرم طلا بخرید، این طلا فروش چکار می‌کنند؟ اینها که یک ترازوی عمومی ندارند، یک ترازوی ریاضی‌گونه منظم دارند، یک یعنی یک! این ترازو را هم در ویت‌ترین می‌گذارند که باد کولر به هم نزنند، اگر یک مشتری در را باز کرد یک نسیمی هم آمد، این حساب دقیق ریاضی‌گونه این ترازو به هم نخورد، این ترازو را می‌گذارد در ویت‌ترین آنجا وزن می‌کند، اینکه سیب‌زمینی نیست که بگوییم یک مختصر خاک عفو شده است، سه چهار گرم خاک در سیب‌زمینی و پیاز مورد مسامحه است اما در جریان طلافروشی هیچ چیزی قابل مسامحه نیست، اینها همه براساس حساب ریاضی است. دین مثل طلافروشی دارد حرف می‌زند؛ آن جایی که می‌گوید مسامحه کردند حق خود شما است می‌خواهید بگذرید، بگذرید، ولی اصل آن باید ﴿كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ﴾^۱ باشد. اینکه ذات اقدس الهی فرمود تنها دنیا نیست آخرت هم همین است ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ^۱ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ﴾^۱ یعنی یک مثقال که یک چهلیم یک سیر است، مثقال ذره یعنی «ما یوزن بثقل» این ذراتی که اگر پنجره باز باشد، آفتاب بتابد، در این فضا شما چه می‌بینید، اینها که قابل وزن نیست، این را می‌گویند ذره، فرمود: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾^۲ یعنی تا این اندازه ما حساب ریاضی داریم آنجا، ﴿مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾^۳ پس آخرت ریاضی است، دنیا ریاضی است «بینهما»

۱. سوره زلزله، آیه ۸.

۲. سوره زلزله، آیه ۷.

۳. سوره زلزله، آیه ۸.

ریاضی است، فقهی که خود خدا فرمود ریاضی است، دستوری که خود خدا داد در جریان کُرسف ریاضی است؛ آن وقت «فقه» ما باید یک «فقه» ریاضی شفاف باشد تحویل دستگاه «قضا» بدهیم، نگوییم این «و ما یتسامح فیه» است! «ما یتسامح فیه» درباره مستحبات است که می‌گویند ادله سُنن در آن تسامح می‌شود و امثال آن، در خود مستحبات هم تسامح می‌شود که اختیار به دست او است.

حالا این تعبیر مرحوم محقق صاحب شرایع یک مقدار خالی از حزانت نیست، این است که مرحوم شهید اول در مسالک نقد تام دارند اولاً و ثانیاً و ثالثاً، بعد به کمک روایت می‌خواهند آن را حل کنند. فرمود به اینکه «الثامنة إذا شرط أن لا يخرجها من بلدها» - این را برابر روایت دو باب چهل دارند فتوا می‌دهند - اگر شرط کرد که همسرش را از شهر خودش خارج نکند «قیل یلزم»، چرا «قیل»؟! شرط مباح است «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ»، این برای اینکه بعضی از این شهرها شهرهای شرک بودند، ورود به شهر شرک حرام است، هجرت از بلد شرک واجب است، چون یک مسلمانی بخواهد در کشور کفر که نتواند احکام و شرایع خود را آزادانه عمل بکند محرم است، اگر یک مسلمانی در کشور کفر بود و نتوانست احکامش را پیاده کند هجرت از آنجا به بلد اسلامی واجب است. اینجا خیلی روشن نیست که این بلد، بلد شرک است یا بلد اسلامی! اگر بلد اسلامی باشد چرا «قیل»؟! اگر مبدأ و منتها هر دو بلد اسلامی است چرا «قیل یلزم»؟! «یلزم» است «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» شامل می‌شود چون شرط مباح است. اگر او قبول نکرد که نکرد اما اگر قبول کرد واجب است. «قیل یلزم و هو المروی» حالا روایت باب چهل باید خوانده بشود معلوم بشود که مشکل این خروج چیست که ایشان می‌فرماید «قیل یلزم»؟! «و لو شرط لها مهرا إن أخرجها إلى بلاده و أقل منه إن لم تخرج معه فأخرجها إلى بلد الشرك لم يجب إجابته» این غرر است، اگر قبول کرد به همراه این شوهر آمده به شهر خودش که ظاهراً بلد شرک است، مهریه او صد درهم است و اگر قبول نکرد

نیامد، مهریه او پنجاه درهم است، حالا این به هر حال ثابت شد مهریه‌اش هست، ثابت نشد اول قبول کرد یا بعد نکول کرد، اول نکول کرد دوم قبول کرد، اول نرفت بعد رفت، به هر حال در محکمه او که مرتب مهریه را به اجرا می‌گذارد، آنجا شما چه می‌خواهید بگویید؟ مهریه چه شد به هر حال؟ این یکی می‌گوید من آمدم آن یکی می‌گوید نبودید، تازه اول دعوا است، نمی‌شود گفت در اینجا مهریه مغتفر است، هیچ چیزی یعنی هیچ چیزی! از ریاضی بگذرد مغتفر نیست، در مکروهات و در مستحبات که در اختیار خود آدم هست، است؛ اما در مسایل مالی مخصوصاً بگوییم این مقدار غرر مغتفر است، این با حکومت اسلامی سازگار نیست، «فقه» باید یک چیز ریاضی‌گونه تنظیم بکند، آن قاضی محترم هم برابر همین چیز ریاضی‌گونه حکم بکند، طرفین دعوا هم برابر همین چیز ریاضی‌گونه مدعی و منکر بشوند.

پرسش: ...

پاسخ: بله ایشان می‌گویند به اینکه این عیب ندارد چون این غرر مغتفر است، چرا غرر مغتفر است؟! می‌گویند بر فرض اگر هم غرر باطل باشد در «بیع» باعث بطلان است، چون مهریه نه جزء عقد نکاح است و نه شرط عقد نکاح به دلیل اینکه اگر عقدی داشته باشند «بلا مهر»، عقد صحیح است؛ نظیر «بیع» نیست که بیع «بلا ثمن» باطل باشد، چون مهریه نه جزء عقد نکاح است نه شرط عقد نکاح لذا عقد نکاح بدون مهر صحیح است، غرر او هم باعث بطلان نیست، بسیار خب! حالا عقد نکاح باطل نشد مهریه چه؟ به هر حال مهریه باید مشخص باشد یا نه؟ غرر مغتفر است یعنی چه؟! هرگز غرر مغتفر نیست، چون اول دعوا است.

پرسش: ...

پاسخ: اگر نگوید عقد باطل نیست، بعد از عقد هم می‌توانند مهریه تعیین کنند؛ «نعم» اگر طلاق قبل از آمیزش بود نصف «مهر المثل» باید بدهد و اگر آمیزش شد تمام «مهر المثل» باید باشد، چون آن روایات دارد که بُضع رایگان نیست ولی اصلش به هر حال منشأ دعوا است.

پرسش: ...

پاسخ: بله، غرض این است که این یک وقتی مقاوله و گفتگو است این هیچ عیب ندارد، گفتگو می‌کند که اگر این فرش را نقد بخری این مقدار، نسیه بخری این مقدار، این مقاوله است اینکه بیع نیست، او فکر می‌کند حساب خودش را بررسی می‌کند حقوق ماهانه‌اش را بررسی می‌کند بعد می‌گوید من نسیه را پذیرفتم یا نقد را پذیرفتم، هیچ جای آن غرر نیست؛ آن تخییر است در مقاوله و گفتگو، اینکه بیع نیست، آنجا که سخن از «بعث و اشتریت» است می‌گوید من نقد را قبول کردم یا نسیه را قبول کردم، این تخییر یا تردید این در گفتگوهای قبل از بیع است.

پرسش: ...

پاسخ: ما در زمان غیبت به مقدار فهمان ریاضی را داریم.

پرسش:

پاسخ: کاملاً می‌شناسد؛ فتوای این آقا این است که این صد درهم است که روشن است و اگر کسی مقلد این آقا است صد درهم است، آن آقا از روایات فهمید که پنجاه درهم است می‌گوید پنجاه درهم است؛ اما یا صد درهم یا پنجاه درهم نیست که سرگردان کنند. به هر حال هر فقهی فتوا می‌دهد باید ریاضی‌گونه فتوا بدهد، یا این یا آن مشکل است هم برای مقلدینش مشکل است هم برای دستگاه «قضا» مشکل است.

پرسش: ...

پاسخ: مسئله اختلاف فتوای متداعیین را «فقه» شسته و رفته منظم کرده است که اگر اینها مختلف بودند قاضی باید چکار بکند، آنجا هم مثل ریاضی مشخص است.

«هاهنا أمور ثلاثه»: یکی اینکه زید مقلد فلان آقا است او می‌گوید پنجاه درهم، عمرو مقلد فلان آقا است او می‌گوید صد درهم، در «قضا» می‌گویند اگر متداعیین در فتوا اجتهاداً یا تقلیداً اختلاف داشتند حکمش فلان شیء است مثل مسئله ریاضی، آنجا هم حکم مختلف‌ها مشخص است؛ لذا سرگردان نیستند. حالا کسی که معین نکرده است، فقط وظیفه ما انتظار است. بنا نیست همه کارها به اعجاز حل بشود، ما هم به هر حال قبول کردیم شاگردی حضرت را، «فقه» باید کار خودش را انجام بدهد که وقتی حضرت آمد ظهور کند. الآن هم که به هر حال طلیعه ظهور حضرت است - إن شاء الله - به برکت این ولایت فقیه، به هر حال «فقه» دارد انجام می‌شود به نام دین داریم زندگی می‌کنیم، این همه شهدا به نام کربلا و حسین بن علی و دین شهید شدند، چهار تا اشکال هم هست یا چهل تا اشکال هم هست، ما به مقداری که می‌فهمیم وظیفه‌مان این است.

فرمود: «فأخرجها إلى بلد الشرك لم تجب إجابته و لزم الزائد» حالا چرا شما می‌گوییم آن صدر درهم را حق می‌برد؟! از این طرف می‌گویید اجابتش واجب نیست، از آن طرف می‌گویید صدر درهم را می‌برد؟! این است که پشت سر هم شهید مرتب نقد کرد بعداً به زحمتهای زیاد دارند توجیه می‌کنند. - این عبارتها را بخوانیم تا به روایت باب چهل برسیم - آنجا که «و إلى بلد الشرك» معلوم می‌شود که این شخص در کشور شرک زندگی می‌کرد. «و إن أخرجها إلى بلد الإسلام كان الشرط لازماً»؛ اگر چنانچه این شهر این شخص، کشور این شخص کشور اسلامی بود، یک؛ شرط هم کردند که اگر به کشور ما آمدی مهریه صدر درهم باشد، دو؛ این شرط را هم قبول کردند، سه؛ این شرط، شرط مشروع است. ممکن است قبول نکند ولی شرط، شرط مشروع است. او می‌گوید

بستگان من پدر و مادر من این شهرند من حاضر نیستم به کشور شما بیایم، قبول نکرده است؛ اما اگر قبول کرد هم به دلیل روایت باب چهل و هم به دلیل عموم «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» این شرط، شرط لازم است. حالا ببینیم مشکل این روایت چیست که بر مرحوم شهید و محقق هم اشکال وارد کردند.

«و الحمد لله رب العالمین»